

## سه حکیم فقیه؛

آیت الله حاج میرزا محمد ثقفی تهرانی

آیت الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی

آیت الله حاج میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی

علی ثقفی

سرشناسه	: تفتی، علی، ۱۳۲۵ -، گردآورنده
عنوان ونام پدیدآور	: سه حکیم فقیه: آیت‌الله حاج میرزا محمد تفتی تهرانی، آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، آیت‌الله حاج میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی / علی تفتی.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ز، ۵۸۵ ص.: مصور.
شابک	: 978 - 964 - 212 - 465 - 7
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: تفتی تهرانی، محمد، ۱۲۷۴ - ۱۳۶۴. -- سرگذشتهامه / طهرانی، ابوالفضل بن ابوالقاسم ۱۲۷۳ - ۱۳۱۶ ق. -- سرگذشتهامه / کلانتری نوری، ابوالقاسم بن محمد علی، ۱۲۳۶ - ق. -- سرگذشتهامه / مجتهدان و علما -- ایران -- تهران -- سرگذشتهامه.
شناسه افزود	: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
رد.بند. سنگره	: ۹۷ / ۱ / ۱۵۳ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۹۹۶
شماره کتابشناسی	: ۴۶۲۷۹۷۵

کد / م ۲۹۸۲



مؤسسه چاپ و نشر عروج

## سه حکیم فقیه (آیت‌الله حاج میرزا محمد تفتی تهرانی، آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، آیت‌الله حاج میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی)

نویسنده: علی تفتی

ناشر: مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س))

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۱۰۰۰ تومان

• فروشگاه شماره یک: خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخررازی، پاساژ ظروفچی، تلفن: ۰۸۱-۶۶۴۹۳۰۸۱ - دورنگار: ۰۹۱۵-۶۶۴۰۰۹۱۵

• فروشگاه شماره دو: خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، تلفن: ۰۱۲۹۷-۶۶۷۰

• مراکز پخش: امور نمایندگیها و نمایشگاهها، تلفن: ۰۴۸۷۳-۶۶۴۰

• امور سفارشات و بازرگانی، تلفن: ۰۹۱۶۰-۶۶۴۸۹۱۶۰

• فروشگاه مجازی مؤسسه عروج [www.roujpub.com](http://www.roujpub.com)

نشانی الکترونیکی: [pub@imam-khomeini.ir](mailto:pub@imam-khomeini.ir)

<http://imam-khomeini.ir>

## فهرست اجمالی

- پیشگفتار..... ا
- زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله حاج میرزا محمد ثقفی تهرانی ..... ۱
- فقیه کامل؛ عالمی عابد ..... ۵۹
- خصوصیات اخلاقی ..... ۸۹
- تألیفات ..... ۲۱۷
- فرزندان آیت‌الله ثقفی ..... ۳۴۱
- زندگی‌نامه آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی ..... ۴۳۳
- حاج میرزا ابوالفضل در سروده‌ها ..... ۴۵۳
- تألیفات ..... ۴۸۵
- زندگی‌نامه آیت‌الله حاج میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی ..... ۴۹۵
- میرزا ابوالقاسم نوری در کلام دیگران ..... ۴۹۷
- تألیفات ..... ۵۲۳

## پیشگفتار

پامنار یکی از خیابان‌های اصلی محله عودلاجان،<sup>۱</sup> روزگاری مرکز تهران قدیم و محلی برای سکونت بسیاری از بزرگان سیاسی، اجتماعی، علمی، روحانی و تجاری بود. نگاهی به اسامی کوچه‌های منتهی به این بزرگراه دیروز، این واقعیت تاریخی را نشان می‌دهد: کوچه حاجب‌الدوله، ظهیرالدولت، صدراعظم، آیت‌الله افجه‌ای، قائم‌مقام، بهاء‌الدوله، امین‌دربار، مشیرخلوت، آیت‌الله بهائی و.....

---

۱. عودلاجان یا اودلاجان از محله‌های قدیمی شهر تهران است. این محله از غرب به خیابان ناصر خسرو، از شرق به خیابان ری، از شمال به خیابان امیر کبیر و از جنوب به خیابان ۱۵ خرداد (بودرجمهری) محدود است. محله‌ای با باغات و خانه‌های با شکوه بسیار از جمله خانه مرحوم مدرس، باغ ملک‌الشعرا، کاخ گلستان و عمارت مسعودیه در این منطقه است. خیابان پامنار که تقریباً در وسط این محله قرار دارد منطقه اعیان‌نشین دوره قاجار است. وجود شانزده مسجد و مدرسه علمیه کوچک و بزرگ نشانگر اهمیت دینداری در این منطقه می‌باشد. در محله عودلاجان قدیم حدود ۲۶۰۰ خانه و ۱۱۴۶ دکان و مغازه وجود داشته است. در قسمت شرقی این محله تعدادی خانواده کلیمی زندگی می‌کردند که این قسمت به محله بهودی‌ها معروف شده است. عودلاجان تا اواسط دوره پهلوی اعتبار اجتماعی خود را حفظ کرد اما پس از دگرگونی در شهر تهران و گسترش آن رفته رفته اهمیت خود را از دست داد تا امروز که به قیافه بازار درآمدی و انباری از کالاها را در خود جای داده است و کمتر برای سکونت آمادگی دارد.

بی‌خود نبود که کشور فخمیه شوروی در ابتدای این خیابان در زمینی به وسعت حدود سه هزار متر به عنوان سفارتخانه، جا خوش کرده بود که هنوز هم به بهانه مرکز تجاری در اختیار روسیه است.

به مصداق «نو که اومد به بازار - کهنه میشه دل‌آزار» امروز پامنار یکی از محله‌های فرسوده و شاید از نظر زندگی متروکه است. دو طرف این خیابان و بعضاً تا عمق کوچه‌ها مغازه‌هایی پوشانده که همه پر است از لوله و میله و ورق استیل و پلاستیک و بعضاً تعدادی اغذیه فروشی که عمدتاً غذای روزانه کسبه محل و مشتریان آنها را تأمین می‌کنند. طبعی است در میان آهن و فولاد و مس و مفرغ و پلاستیک و لاستیک، کمتر آن صفای گذشته زندگی آرام روزگاران آرامش، حس شود. سر و صدای آهن‌آلات به هنگام فرود از کامیون‌ها از در و وانت و جیغ اهره برقی به وقت عبور از میان صفحات فلزی و فایبرگلاس کجا صدای آوای کاسب محل که در ابتدای صبح قبل از دست به کار شدن معاملات جاری در آن به قرائت قرآن و یا دعای روز بلند بود، کجا، و یا صدای سنگ ترازوی بقال محل که جنس را با احتیاط برای مشتری وزن می‌کرد، کجا و صدای داد و فریاد و نفرین و ناله دارندگان یک برگشتی کجا، آنها که مانند من سالیان درازی را در پامنار سپری کرده‌اند هنوز صدای یخ فروش محله را می‌شنوند که فریاد می‌زد: آی یخ بلوری، آی یخ بلوری و آوای دلنشین دوره‌گردی را به یاد دارند که با چرخ دستی مملو از لبو نزدیک هر ظهر می‌خواند: «تساره تنور، داغه مسقطی» و مردم می‌آمدند لبوی داغ تنوری را از او برای سر سفره نهار می‌خریدند. امروز هر چند آن صفا و صمیمیت کمتر دیده می‌شود اما هنوز تعدادی از ساکنین باقی مانده از افراد آن روزگاران و یا فرزندانشان کم و بیش به روش قدیمی، کاسب را حبيب خدا می‌دانند و مساجد محل را به هنگام وقت نماز پررونق و مشتری نگاه می‌دارند و شاید تنها یادگار ایام گذشته از این خیابان مناره‌ای است که راست قامت کنار مسجد آیت‌الله ثقفی ایستاده و حکایت روزگاران را در لابه‌لای پله‌های گردان خود

بازگو می‌کند و به ما یادآور می‌شود که چگونه بعضی اوقات اذان، مرشد حبیب‌الله از پله‌هایش بالا می‌رفت و در بالای آن با صوت رسای خود مردم را برای فریضه نماز جماعت که به امامت آیت‌الله حاج میرزا محمد تقی اقامه می‌شد، دعوت می‌کرد.



منار، نم پامنار

راستی آن روزها چه صفایی داشت. این همه حس و غشوش برای درآمد بیشتر نبود. کار برای مردم عبادت بود. مشتری برادر مسلمان و صاحب حبیب خدا بود. قفل مغازه‌ها با بسم‌الله باز می‌شد و با امید به پروردگار بسته می‌گشت. رونق قسمت مقدر الهی بود که می‌بایست در راه رضای خدا هزینه می‌شد. سلام، اولین کلام بود که در برخورد با دیگران می‌شنیدی و جواب سلام، واجب بود. سنگ ترازو تعیین‌کننده مقدار نان شما بود و بر سر در بعضی ناهارخوری‌ها نوشته بود: «غذای تقدیمی در برابر وجه دریافتی مصالحه می‌شود.» وقتی از کنار خیابان می‌گذشتی احساس امنیت می‌کردی و اگر با دوستی برخورد داشتی فارغ از هیاهوی سیاسی و زد و بند غفلت‌زای دنیوی به چاق سلامتی می‌پرداختی و یکدیگر را به خدای متعال می‌سپردی و شب فقط به عشق دیدار خانواده با چند قلم جنسی که در میانه راه خریده بودی به خانه بازمی‌گشتی و

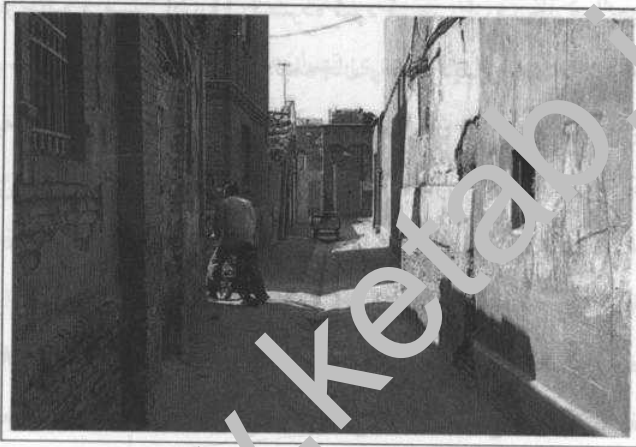
بچه‌ها و همسر را فارغ از چت‌های پردردسر و وسوسه‌انگیز، منتظر دیدارت در خانه ملاقات می‌کردی و طبیعی بود پس از چندین ساعت دوری از عزیزان، در کنارشان نشستی دلنشین داشته باشی.

بگذریم! در میانه پامناز منزل و مسجد آیت‌الله کاشانی که قبل‌تر به مسجد آقا بهرام شهرت داشت، واقع شده است پایگاهی برای گروهی از انقلابیون بود که آن روزها علیه حکومت طاغوت جنب و جوشی داشتند و خود حضرت آیت‌الله کاشانی رکن و رهبر مبارزین بود.

نگارنده آن روزها که بوجوانی دوازده، سیزده ساله بودم در هنگامه نماز ظهر به این مسجد می‌رفتم و در وقت اقامه نماز مکبر بودم که متأسفانه تبلیغات سوء، علیه آیت‌الله کاشانی که او را روحانی تبلیغی می‌خواندند از اعتبار و چشم سطحی‌نگر عموم مردم انداخت و کمتر کسی به مسجد می‌آمد. افسوس که ما مردم آن روز، زودباور و ساده‌دل بودیم و تبلیغات دشمن را پذیرفتیم. از دامن آن روحانی زنده‌دل و تیزبین کشیدیم. از جناب آقای حاج قاسم افجه‌ای که از متمدین و معتمنین پامناز است شنیدم که می‌گفت: آیت‌الله کاشانی به هنگام رحلت در بستر بیماری فرمود: من از همه آنهایی که حقی به گردنشان دارم و یا هر آن کس که خود را مدد من می‌داند، گذشتم و حلالشان کردم اما از آنهایی که مرا انگلیسی خواندند و سرب‌انحراف فکری مردم نسبت به من شدند، نخواهم گذشت...

در کنار مسجد آقا بهرام کوچه‌ای به نام صدراعظم بود که امروز به نام شهید صوفیانی نامگذاری شده است و در کمرکش این کوچه دالانی بود که پس از گذر از چهارخانه، در انتها به منزل آیت‌الله ثقفی ختم می‌شد. خانه آیت‌الله مشتمل بر یک بیرونی و یک اندرونی بود. این خانه به انضمام دو - سه خانه دیگر که در ورودی دالان قرار داشت مسکن پدر و پدربزرگ ایشان بود؛ حضرت آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی و حضرت آیت‌الله حاج میرزا ابوالقاسم کلانتر نوری. که بعداً آن دو - سه خانه

برای امرار معاش به اجاره داده شد. اندرونی این خانه که زادگاه سرکار مرحومه خانم خدیجه ثقفی همسر مکرمه حضرت امام خمینی (س) است، دری به کوچه بن‌بستی داشت که به کوچه بهاءالدوله می‌رسید و در انتهای بن‌بست خانه‌ای بود که سال‌ها محل سکونت همسر اول آیت‌الله ثقفی بود و چندین تابستان افتخار میزبانی امام خمینی (س) را داشت.



کوچه شهید صوفیانی «صراف»

در بیت آیت‌الله ثقفی در زمان حیات پدر و پدربزرگ، رفت و آمد بیشتری از شخصیت‌های دولتی، سیاسی و علمی انجام می‌گرفت. در یکی از خانه‌ها اتاق بزرگی با سقفی آئینه‌کاری و دیواری گچ‌بری شده و درهایی چوبی با شیشه‌های الوان که به صورت کشویی بالا و پایین می‌آمد و آن روز به این نوع پنجره‌ها «کُسی» می‌گفتند، مزین شده بود و آن روز این قبیل اتاق‌ها به «شاه‌نشین» معروف بود. از این محل، برای پذیرایی میهمانان رسمی، اعم از دولتی و یا شخصیت‌های علمی بهره‌برداری می‌شد. بعدها مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد ثقفی که علاقه‌ای به تشریفات این چنینی که در میان بزرگان مرسوم بود، نداشت و می‌خواست بسیار ساده و بی‌تکلف زندگی کند و میهمانان خود را از هر صنف و گروه و قماشی که هستند در همان اتاق اختصاصی و مطالعه خود پذیرایی نماید و چون بنا نداشت از وجوهات شرعی و سهمیه‌ی حوزوی



گذران زندگی کند لذا سه - چهار خانه موجود را اجاره داد و به همان بیرونی ساده خویش اکتفا نمود.

در گذشته پامنار از خیابان چراغ‌گاز (امیرکبیر امروز) شروع می‌شد و در مسیر شمال به جنوب در جنب مسجد صالحیه (آیت‌الله ثقفی) به بازار مسقی ختم می‌گردید که در ادامه، بازار به خیابان بوذرجمهری (پانزده خرداد فعلی) می‌رسید. وقتی تصمیم گرفته شد که بازار بچیده و مسیر آن روز گسترده شود قسمتی از مسجد صالحیه به خیابان واگذار شد و مسجد مذکور به صورت نیمه‌جان رها گردید و بعدها به اهتمام اهالی محل و توصیه پیگیران آیت‌الله ثقفی و حمایت سازمان اوقاف مسجدی با کمی فاصله از مسجد قبلی ساخته شد. ناگفته نماند که در گلوگاه بازار تکیه‌ای به نام تکیه ملا صالح وجود داشت که مشتمل بر یک حوزه کوچک علمی برای طلاب، یک مسجد، یک تکیه برای اقامه عزاداری و یک باراندل و حمام آب‌انبار بود. مرحوم میرزا صالح علاوه بر وقف این محلات، تعدادی مغازه در بازار که مالک بود، همه را وقف کرد تا مخارج مدرسه، مسجد و تکیه از محل درآمد این املاک تأمین شود. متأسفانه امروز از حوزه علمیه و تکیه و... خبری نیست و موقوفات در اختیار اداره اوقاف و امور خیریه است و سر مسجد از این نمد بی‌کلاه می‌باشد.

آنچه بیشتر از همه مایه تأسف است این که آن روزها این خیابان از مراکز مهم فرهنگی، مذهبی و سیاسی بود و شاید بدون اغراق برترین محله فرهنگ دینی تهران به شمار می‌آمد. وجود شخصیت‌های روحانی چون آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله شاه‌آبادی، آیت‌الله لاریجانی، آیت‌الله سبط‌الشیخ، آیت‌الله ثقفی، آیت‌الله افجه‌ای، آیت‌الله استرآبادی، حاج سیف‌الاشراف افجه‌ای و... بر وجاهت و شرافت این منطقه افزوده و اعتباری دوجندان به این محله بخشیده بود. امروز متأسفانه آنها که رفته‌اند و هیچ‌کس به مانند ایشان و یا حتی به درجاتی به مراتب پایین‌تر در این محله سکونت ندارند و این افت علمی برای آنها که سنی بیشتر دارند و در این محله رفت و آمد

می‌کنند، کاملاً محسوس و مایه تأسف است.

باری! پامنار، کوچه شهید صوفیانی (صدر اعظم)، بن بست ثقفی، بیت آیات ثقفی که چهار نسل روحانیت را تجربه کرده است و همچنین زادگاه سرکار خانم مرحومه مغفوره خدیجه ثقفی بانوی انقلاب که سهم عمده‌ای در مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انقلابی این مرز و بوم دارند امروز به صورت خرابه‌ای عبرت‌آمیز در آمده‌اند و مسلماً این بی‌مهری از روزگار نیست بلکه از ما مردم روزگار است که نتوانستند آن را سرپا نگاه دارند. چه خوب بود شهرداری تهران بزرگ از باب قدرشناسی پیش‌قدم می‌شد و این فضایل مرده را از نو زنده می‌کرد و یادمان آن مردان بزرگ را جان می‌بخشید و مرکزی برای فرهنگ را برای اهالی پامنار رقم می‌زد. مسلماً یاد و نگاهداشت آثار این بزرگان می‌تواند علاوه بر احترام به علم و روحانیت، الگویی شایسته و فضایی مناسب برای پرورش نسل‌های آتی باشد.

نگارنده سال قبل سرگذشت سرکار خانم خدیجه ثقفی همسر محترمه حضرت امام خمینی (س) را با عنوان «بانوی انقلاب، خدیجه‌ای دیگر» به رشته تحریر درآوردم و اینک به سفارش مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) تصمیم بر آن شده است تا شرح حالی در حد توان خویش از والد محترم، حضرت آیت‌الله حاج میرزا محمد ثقفی و به تبع آن والد معظم ایشان حضرت آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی و جد محترم او حضرت آیت‌الله حاج میرزا ابوالقاسم کلانتری نوری تهیه نمایم. شاید قدمی کوتاه در معرفی ایشان بوده و ادای دینی هرچند کوچک به خانواده بزرگ ثقفی باشد.

والسلام

علی ثقفی